

هو العليم

خصوصیات و اعمال ماه شعبان المعظم

شرح حدیث عنوان بصری – جلسہ ۲۱۱

بیانات

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس اللہ سرہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمّد
و علي آله الطيبين الطاهرين، و اللعنة علي أعدائهم أجمعين

ایام ماه مبارک شعبان است و ماه مبارک رمضان را هم در پیش داریم. راجع به خصوصیت ماه شعبان کمتر مطالب مطرح شده، در حالی که ماه بسیار بسیار عظیمی است و راجع به فضیلت ماه مبارک شعبان، خیلی در روایات تأکید شده است. روایات زیادی داریم که ائمه در ابتدای ماه شعبان، خصوصیت این ماه را برای اصحاب خودشان متذکر می شدند و به خصوص روی روزه ماه شعبان که مقدمه برای استعداد و آمادگی تلقی فیوضات و انوار الهی است، و خیلی این مسئله قابل توجه است. در هر جا که شما مشاهده می کنید که دعوت شده است برای یک همچین عنایات و فیوضاتی، در آن جا شما سفارش به [روزه را مشاهده می کنید: روزه بگیرد و بعد این کار را بکند. فلان روز روزه باشد. برای برآورده شدن حاجات سه روز را روزه بگیرد و بعد چه کند. لیلۃ الرغائب، روز قبلش را روزه بگیرد. در تمام این موارد ما مشاهده می کنیم که روزه در این جا نقش مهمی دارد برای تلقی این مسائل، برای تلقی این عنایات و تلقی این فیوضات.

همین قضیه در مورد ماه شعبان است که راجع به ماه شعبان داریم که رسول خدا فرمودند رجب شهرالله است و شعبان شهری. رجب ماه خداست و اختصاص به خدا دارد و ماه شعبان مربوط به من است و ماه رمضان هم مربوط به امت است. این خیلی مسئله است، مسئله قابل توجهی است که چطور این ماهها به این کیفیت ترتیب داده شده. آن حقیقت توحیدیه چطور در ماه رجب باید نزول پیدا کند و در آن نفس رسول خدا در ماه شعبان استقرار پیدا کند و از نفس رسول خدا در ماه رمضان به امت منتقل بشود. این سلسله ای که در این سه ماه ملاحظه شده است خیلی قابل توجه است و در آن اسرار و رموزی است.

در ماه شعبان است که فیوضات الهی جنبه کثرتی پیدا می کند البته برای آن کسانی که استعداد دارند و قابلیت ادراک این مطلب را دارند به مرتبه ظهور و بروز خارجی می رسد، کأن جنبه بقا را در ماه شعبان، سالک ملاحظه می کند و آن حقایقی را که در ماه رجب تلقی کرده در ماه شعبان یک یک از روی آن پرده برداری می شود و تا این که می رسد به ماه رمضان که در ماه رمضان آن جنبه عبودیت برای او به عنوان وارد شدن در رحمت واسعة پروردگار آن تجلی اش به آن کیفیت خواهد بود.

علی کلّ حال ماه بسیار مهمی است و من همین عصر بود با خودم فکر می کردم که راجع به خصوصیات این ماه آن مطالب را پی گیری کنم، بعد به یادم آمد که مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان الله علیه ایشان در

بعضی از این سال‌ها، در ماه مبارک شعبان، آن مناجات شعبانیه را برای دوستان ترجمه می‌کردند. و البته خب همه فقراتش نه، بعضی از فقراتش. و خود ایشان هم عادت داشتند که به دستور استادشان مرحوم حدّاد رضوان اللّه علیه، در قنوت به خصوص، به فقرات مناجات شعبانیه مداومت داشته باشند. و بنده خودم زیاد می‌دیدم که مرحوم حدّاد رضوان اللّه علیه در قنوت این فقرات مناجات شعبانیه را قرائت می‌کردند و همین‌طور دستور می‌دادند و مرحوم آقا هم همین‌طور.

البته بعضی از دوستان پیشنهاد کرده بودند که آن ادعیه قنوت را که معمولاً بزرگان نسبت به آن ممارست داشتند، آن ادعیه را ما جمع‌آوری کنیم و پس از یک ترجمه مختصری در معرض و در اختیار رفقا قرار بدهیم که بنده با توجه به مسائل و شواغلی که داشته‌ام، متأسفانه هنوز توفیق این کار را به دست نیاورده‌ام، ولی امیدوار هستم که بتوانم این را هم در ضمن برنامه‌هایمان قرار بدهیم. دعاهایی که بزرگان می‌خواندند و از ائمه علیهم السلام رسیده، دعاهای بسیار بسیار پرمعنایی است و خوب است انسان در قنوت هر نمازی به مناسبت یک دعا بخواند. خیلی هم نیست، انسان می‌تواند این‌ها را حفظ کند و آن‌ها را بخواند.

از جمله دعاهایی که بنده مشاهده می‌کردم بزرگان خیلی بر آن تکیه داشتند، همین فقرات مناجات شعبانیه است که خوب است رفقا این را حفظ کنند و در قنوت خودشان این مناجات را بخوانند. حالا نه همه‌اش را، همین فقراتی که خدمت رفقا قرائت می‌شود.

به نظر رسید که پیش از پرداختن به مطالبی که مربوط به ماه شعبان و رمضان هست، این فقرات را یک ترجمه گذرایی داشته باشیم و بعد به سایر مطالب تا آن حدودی که وقت و مجال اجازه می‌دهد به سایر مسائل بپردازیم.

در مناجات شعبانیه که خیلی مناجات عجیبی است و قبلاً هم بنده عرض کرده‌ام که هر شب بنده خودم مشاهده می‌کردم که بزرگان این مناجات را می‌خواندند و یا این که گوش می‌دادند، یعنی یکی از اشخاص می‌خواند و آن‌ها به آن مناجات توجه می‌کردند.

یک مطلبی را که در این‌جا لازم است خدمت رفقا عرض کنم که بنده دیده‌ام در بعضی از موارد وقتی که در جلسه‌ای یک شخصی دعایی می‌خواند، سایر افراد حالا به مناسبت‌های مختلف، به خصوص در روز عرفه که دعای عرفه خوانده می‌شود سایر افراد همین کتاب دعا یا مفاتیح یا خود دعای عرفه را دست می‌گیرند و نگاه می‌کنند و می‌خوانند.

این قسم گرچه خب بالاخره خود شخص هم می‌خواند و ثواب دارد و علی‌کلّ حال خودش هم بهره‌مند است. اما آن تأثیری که در شنیدن دعا هست، آن تأثیر را این قسم دعا خواندن ندارد. وقتی شخصی دعا می‌خواند بهتر است سایر افراد به آن معنا و حقیقت دعا در دل خود توجه کنند، نه این که حالا فرض کنید که به زبان

بیاورند و یا این که حتی بالاتر از این بخواهند به کاغذ هم نگاه کنند. آن حالت و آن معنویت و آن تأثیری که به واسطه شنیدن دعا برای انسان پیدا می شود، در نگاه کردن به دعا کم می شود. بنابراین در جلسات هر شخص که دعا می خواند بقیه فقط توجه کنند و گوش بدهند، سرشان را پایین بیندازند تا این که این تأثیر بیشتر باشد. مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان الله علیه نسبت به مناجات شعبانیه خیلی تأکید داشتند و خودشان هم هر شب یا هر روز این مناجات شعبانیه را می خواندند و تأکید می کردند به دوستان که از این مناجات غفلت نوزند. واقعا مضامین عجیبی دارد. در این مناجات تمام خصوصیات و جودی انسان لحاظ شده است. تمام آن آثار و جودی و تصرفات انسان و کارهای انسان و افکار انسان و تخیلات انسان و توهمات انسان و آنچه را که انسان با آن سر و کار دارد و در ارتباطش با پروردگار و با کارهای خودش و با اعمال خودش، هر چه که هست تمام این ها را امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان یک آینه تمام نمای بشریت در معرض ظهور درآورده اند.

یک وقت تصور نشود که حضرت این مطالبی را که می گویند چنانچه که خیلی ها این اشتباه را می کنند خودشان از این مطالب مبرا هستند و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلکه صرفا برای آموزش این دعا به افراد است که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را می خواند و کآن خودشان بر کنار هستند از آنچه را که خودشان دارند با خدا مناجات می کنند. این ها همه غلط است، امام علیه السلام در مقام عبودیت، یکی از افراد است و تفاوت نمی کند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی بیند! این امام مال ماست. وقتی او دارد با خدا حرف می زند که دیگر در آن جا نمی گوید خدایا من امامم! معنا ندارد! خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم دارم با تو حرف می زنم! حواست را جمع کن! ملائکهات را به صف کن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند، حرف های ما را بشنوند!

یا فرض کن امیرالمؤمنین، سیدالشهداء در روز عرفه، امام سجاد، همه، این ها وقتی با خدا دارند مناجات می کنند ... بالاخره مناجات می کنند یا نمی کنند؟ این که نمی شود بگوییم که مناجات نمی کنند، نمی شود که بگوییم حرف نمی زنند، نمی شود که بگوییم خدا را مورد خطاب قرار نمی دهند.

حالا که خدا را مورد خطاب قرار می دهند چه می گویند؟ چطوری با خدا صحبت می کنند؟ آیا خودشان را امام می بینند و بعد با خدا مناجات می کنند؟ خدایا حواست باشد که دارد با تو حرف می زند؟! خلاصه طرفت را باید بشناسی! طرفت خلاصه امام صادق است! با این علوم، با این تشکیلات، با این مسائل، با این ... خدا می گوید این ها را از کجا آورده ای؟ به رخ من داری می کشی؟ که این ها را به تو داده؟ امام صادق برای ما امام است، اما در مقابل خدا هم امام است؟ پیغمبر با آن عظمت برای ما پیغمبر است، و باید از او اطاعت کنیم و واجب است که پای خود را جای پای او بگذاریم، اما برای خدا هم پیغمبر پیغمبر است؟! برای خدا چیست؟ پیغمبر از ما نسبت به خدا در عبودیت پایین تر است! ما چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می دانیم؟ چقدر ما

خودمان را نسبت به خدا ذلیل می‌دانیم؟ چقدر ما در برابر خدا احساس کوچکی می‌کنیم؟ رسول خدا از احساسی که ما داریم در ارتباط با پروردگار ... این که عرض می‌کنم شوخی نمی‌کنم ها! اگر نباشد، رسول خدا نیست، اگر نباشد علی مرتضی نیست، اگر نباشد سیدالشهداء نیست، اگر نباشد، نیست! آن مقداری که ما خود را خوار می‌بینیم، پست می‌بینیم، نسبت به مقام کبریائیت حق، خود را ذلیل می‌بینیم، پایین می‌بینیم، ناچیز می‌بینیم، هیچ می‌بینیم، پوچ می‌بینیم، بدون هیچ اثر می‌بینیم، شما این را ضرب در بی‌نهایت بکنید و به حساب پیغمبر بگذارید. این را ضرب در بی‌نهایت بکنید به حساب امام سجاد بگذارید، ضرب در بی‌نهایت کنید، چون مقام معرفت آن‌ها در آن حدی قرار گرفته است که همه وجود را در بست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

ما نه، ما همه برای خودمان باقی داریم، اگر باقی نمی‌گذاشتیم که این بساط را راه نمی‌انداختیم! این اوضاع را راه نمی‌انداختیم! این دنیا را به هم نمی‌ریختیم، این بساط را درست نمی‌کردیم. پس معلوم است برای خودمان باقی می‌گذاریم، حساب و کتاب برای خودمان داریم.

آن‌ها نه! آن‌ها در یک همچنین وضعی نبودند. امیرالمؤمنین علیه السلام که این فقرات را عرضه می‌دارد، چه احساسی دارد؟ چه احساسی دارد؟ ما باید بیاییم یک خرده خودمان را نزدیک کنیم. حال امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراک آن حضرت را، آن موقعیت آن حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری که فهم ما اقتضا می‌کند ... خوب این را که فقط بزرگان می‌فهمند، ما که نمی‌فهمیم، اما ما هم به اندازه خودمان یک حرکتی بکنیم. تصور نکنیم که خوب مناجات شعبانیه خیلی خوب است گفته‌اند بخوان ما هم می‌خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی کم است. فایده دارد ولی فایده‌اش کم است. بیاییم خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین قرار بدهیم، آن فهم و ادراکی که الان او دارد و با آن فهم و شعور و ادراک و معرفت و اطلاع بر مقام عزّ و کبریائیت حق، با همه این‌ها و از آن طرف ناچیزی و ذلّت و بی‌چیزی و خالی بودن دست ...

وقتی که امیرالمؤمنین بالای قبر سلمان با انگشت روی خاک می‌نویسد:

وفدت علی الکریم بغیر زاد *** من الحسنات و القلب السلیم

و حمل الزاد أقبح کلّ شیء *** اذا کان الوفود علی الکریم

من وفود کردم، وارد شدم، داخل شدم، وارد شدم بر کریم و بزرگواری در حالتی که هیچ چیزی از زاد و توشه در دست ندارم. دست خالی، خالی خالی، خالی خالی.

من فکر می‌کردم این عبارت امیرالمؤمنین چیست آخر؟ آدم نمی‌فهمد. می‌دانید چرا نمی‌فهمد؟ چون ما آنقدر از حقایق دور هستیم که نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین در این جا واقعا می‌خواسته شوخی کند؟ خوب در رابطه

با سلمان روایات داریم که **منا اهل البیت**؛ او به ده درجه ایمان رسیده، چه و چه ... خب سلمان کم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، کم نبود سلمان مسئله اش.

من وارد شدم بر یک کریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر کسی شدم در حالی که هیچ چیزی دستم نیست **من الحسنات و القلب السلیم**، نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی. **و حمل الزاد أقبیح کلّ شیء**. بعد حضرت خودشان جواب می دهند، می گویند که نه، اتفاقا کار بدی هم نکرده ام، خیلی هم کار خوبی کرده ام! آخر کسی که منزل بزرگی می رود برمی دارد غذایش را با خودش می برد؟ آیا به آن بزرگ بر نمی خورد؟ نمی گوید آخر مرتیکه اگر تو اینجا دعوت داری چرا ناهارت را برداشته ای آورده ای؟ تو که دعوت داری چرا زنبیلت را برداشته ای آورده ای این جا؟ خب برمی خورد دیگر! حضرت می فرماید اتفاقا خیلی هم کار خوبی این سلمان کرده که چیزی دستش نیست. اگر چیزی دستش بود، به خدا می گفت خدایا آدمم پیشت نگاه کن! این هم عبادات من، کارهای خیر من، انفاق های من، خیرات و مبرات من ...

خدا رحمت کند! یک شخص صالحی، یک عبد صالحی بود ... حالا اسم نمی برم. بنده هم خب با ایشان ارتباطی داشتم. یک شب من منزلش بودم. گفتند فلانی من در عمرم فقط یک کار کرده ام، یک کار کرده ام که آن را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم. و آن این بود که شش ماه شبها را تا به صبح بیدار بودم، شش ماه تمام! و صبح را هم تا شب روزه بودم. گفتم خدایا من از تمام عمرم، این یک کار را کرده ام که خلاصه بیاورم و عرضه کنم. همان جا [با خودم] گفتم الهی شکر که من این یک کار را هم نکرده ام! در دلم گفتم الهی من این یک کار را هم نکرده ام!

پارسال بود، بله همین ایام و یا قبل از اینها ... این الآن یادم آمد. بله، این قضیه فوت والده که پیش آمده بود، خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم که ایشان را ببرند برای عمل و دیگر مشخص هم بود که خلاصه قضیه به کجا می رسد، دیگر تقریبا می شود گفت مسئله واضح بود. ما نشسته بودیم کنار، من داشتم به این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فکر می کردم، آخر این چطور می شود؟ **وفدت علی الکریم** ... خیلی عجیب بود، نمی دانم چرا این یک دفعه به نظرم آمد؟! که حضرت این را در روی قبر سلمان با انگشتشان می نویسند، یعنی از زبان سلمان می فرمایند که خلاصه سلمان یک همچنین حالی دارد، یک همچنین کیفیتی دارد، یک همچنین موقعیتی دارد که هیچی دستش نیست، دارد می رود سمت خدا ...

این سلمانی که الان ما هزار و یک کرامت و معجزه برایش می شماریم ها! ولی وقتی پای واقعیت می آید جلو، پای حقیقت می آید جلو، پای وفود به مقام عزربویی می آید جلو، نه پای کارهایی که در دنیا انجام می شود، خیلی فرق می کند. یک وقتی سلمان می آید با آدم می گیرد می نشیند صحبت می کند، یک وقتی سلمان می خواهد کنار خدا قرار بگیرد، این دو مقام است، این دو موقعیت است. بله می خواهد در میان ما باشد، دیگر هر کاری

که تصور می شود انجام می دهد. هر چه شما تصور کنید. بگویید ماه را نصف کن، می کند. مثل آب خوردن برایتان یک اشاره می کند، ماه دو نصف می شود. بگویید خورشید را نگه دارد، نگه می دارد. تمام این ها واقعیت دارد ها! اغراق نمی کنم. اصلا برای این ها موجب وهن است! وهن است! این مسائل ... مرده زنده کن، می کند! مس را طلا کن، می کند. هر چه شما بگویید! ولی همین سلمان که می خواهد برود در کنار خدا قرار بگیرد، می بینید هیچی نیست! هیچی نیست!

من در همان اورژانس کناری نشسته بودم روی صندلی، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیایند و به قضیه رسیدگی کنند. این شعر یک مرتبه به نظر آمد، و راجع به آن همین طور فکرم مشغول بود، که این چطور می شود انسان به یک همچنین مسئله ای برسد؟ یک مرتبه دیدم که آمدند. آن افرادی که باید بیایند آمدند، والده خدا رحمتش کند ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا کرده بود، و به من می گفت مسائلش را و من می دیدم که مثل این که یک خبرهایی هست! آمدند و ایشان را بردند. همین که ایشان را آمدند در آسانسور ببرند، یک مرتبه دیدم من به جای ایشان خوابیده ام! من رفته ام و به جای ایشان قرار گرفته ام و دارند من را می برند بالا. یعنی به جای این که ایشان را ببرند، دیدم که من را دارند می برند. یک دفعه گفتم که عجب! پس قرار است که ما خلاصه برویم زیر چاقو و عمل و ... خیلی خب! قرار است برویم برویم! برویم بینیم چه می شود. این هم بد نیست! تا حالا نرفته ایم بینیم. برویم این دوره را هم بگذرانیم. بعد دیدیم نه، این جور نیست! بعدش دیگر یک چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! دیگر برگشتی نیست! تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه کردم، دیدم تمام رفیق ها و دوست ها و صدیق ها همه رفتند کنار! همه در یک طرف ایستادند! نگاه به آن ها کردم، دیدم که عجب! این ها همه یک طرف کنار قرار گرفته اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشته ام! نگاه به قوم و خویش ها کردم، به فامیل کردم، نگاه کردم دیدم همه آن ها هم صفشان را تشکیل دادند. البته خب خیلی هایشان خیلی وقت است این را جلو انداخته اند و کار ما را راحت کردند! خب این صف را خلاصه درست کردند و برای خودشان ... عجب! نگاه به آشنایان کردم، این همه ما در این مدت آشنا داشتیم، این همه ما در این مدت دیدیم همه این ها هم یک کنار ایستاده اند. نگاه به کارهایم کردم، خب کارها و مسائل و این ها، دیدم همه این ها اصلا با من نیست! هر کدام رفت در جای خودش! و هر کدام رفت در عالم خودش! و هر کدام رفت در آن موقعیت خودش! هیچی با خودم نیست! خودم با خودم هستم! یک دفعه مرا وحشت گرفت، عجب! پس الآن با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم می روم به ملاقات خدا؟ این خدایی که در همه این مدت ما او را در کنار خودمان می دیدیم، ما با او راز و نیاز می کردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می زدیم، با او درد دل می کردیم، ... پس کو؟ چه دارم ببرم؟ چه چیزی را دارم که عرضه کنم؟ دیدم هیچ! صفر! صفر! راحت! یک نیم هم پای پرونده مان نوشته اند! همین!

در همین وضعیت یک مرتبه دیدم عجب! یک چیزی در من هست! آن هم خیلی قوی است! آن امید به رحمت خداست! همان خدائیت خدا! همان رحمت خدا! دیدم این را دارم... و دیدم که فقط همین همراهم هست. نماز، دیدم همراهم نیست، روزه‌هایی که گرفتم همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و فلان و این‌ها... فقط و فقط تنها چیزی که دیدم همراهم هست و آن از من جدا نشد، و آن را نتوانست کسی کنار قرار بدهد، دیدم همین امید به رحمت خدا و خدائیت خداست! دیدم به به! این یک چیزی است که به خود خدا می‌توانم نشان بدهم بگویم حواست باشد این را داریم! این را نمی‌توانی دیگر کاری بکنی! هر کاری بکنی این یکی... یک مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا کردم] گفتم پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی‌شود؟ حالا که اینطور است چرا زودتر انجام نمی‌شود؟ خب ولی یک مرتبه صحنه برگشت و صحنه‌های بعدی این نمایش، قسمت‌های بعدی... آن‌جا فهمیدم عجیب! این که حضرت می‌نویسد در این جا **وفدت علی‌الکریم**، درست است! واقع همین است!

مگر سلمان می‌تواند نماز شب‌هایش را بردارد ببرد به خدا عرضه کند؟ مگر سلمان می‌تواند آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را: خدایا ببین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم! اصلا مگر به مُخیله سلمان خطور می‌کند؟ مگر خطور می‌کند؟ مگر اصلا به مخیله سلمان به یک طرفه‌العینی می‌آید که من سال‌های سال در طلب او بودم؟ خب چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود، خیلی زیاد نقل می‌کنند، مختلف هم نقل می‌کنند. سالهای سال من دنبال بودم، از این صومعه به این صومعه از این راهب به آن راهب تا رسیدم و فلان و بعد هم این مسائل. اصلا مگر خطور می‌کند؟ اصلا مگر خطور می‌کند من آن کسی هستم که صاحب اسرار شریعت هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سرّ هستم، منّا اهل‌البیت هستم... این‌ها را ببرم به خدا نشان بدهم، این‌ها را ببرم عرضه بدارم؟ اصلا و ابدا! این‌ها مربوط به ماست. پس امیرالمؤمنین علیه السلام درست نوشت! صحیح نوشت. چرا؟ چون دارد سلمان به خدا وفود می‌کند! چون دارد به خدا وفود می‌کند باید آن چیزی را هم که عرضه می‌دارد، آن مکتوبی را که در این جا باید آن مکتوب را به آن توجه کند، آن همان چیزی باشد که مناسبت با این مقام و مناسبت با این داشته باشد. خب این‌ها واقعیت است دیگر.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک؛ خدایا کمال انقطاع را نصیب من کن. یعنی من از همه چیز بترسم، فکرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همه این‌ها قطع بشود و فقط یک تعلق بماند و آن تعلق رسیدن به توست. انقطع الیه، یعنی به آن رسید، از همه جا بترید و به این نقطه وصل شد. این را می‌گویند انقطاع. **انقطع الیه.**

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک؛ خدایا این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من کن. به من بچشان. خیلی عجیب است ها! انسان وقتی یک همچنین حالتی به او دست می‌دهد، البته حالا یک ذره‌ای! کجا آن چه را که بزرگان ادراک می‌کرده‌اند ما می‌فهمیم تازه می‌فهمد عجب! تازه کلمات بزرگان را یک مقداری

بفهمی نفهمی، همچین یک خرده می تواند تجزیه و تحلیل کند. تازه دعای ابی حمزه حضرت سجّاد را می تواند یک مقداری رویش فکر کند. تازه مناجات شعبانیه را یک مقداری می تواند رویش تأمل کند. تازه دعای عرفه حضرت سیدالشهداء را می تواند بخواند. ببیند حضرت که این دعا را می خواند و گریه می کرد مثل ابر بهار، برای چه بوده؟ آیا این گریه ها همه مصنوعی بوده؟! بله؟! یا می خواستند به ما یاد بدهند؟! برای چه بوده؟ که همین طور حضرت می خواند و متحول می شود و منقلب می شود.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک؛ خدایا کمال انقطاع را به من ببخش، که این خودش هم بخشش از ناحیه توست و من به واسطه فیض این بخشش است که می توانم به تو منقطع بشوم.

وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک؛ چشم دل ما را به واسطه آن روشنایی دیدار تو باز کن! وقتی که این نظر به تو می کند، این چشم دل ما باز بشود، وقتی که دارد نگاه می کند، و تو را فقط می بیند و تو را مؤثر می بیند، و تو را همه چیز می بیند و تو را همه مسبب الأسباب می بیند و همه عالم را از وجود تو می بیند و تو را در همه امور ساری و جاری می بیند. اگر ما کمی به این مسائل معرفت داشتیم چه می شد قضایا؟ چه می شد قضایا؟ آن وقت این حرفها را می زدیم؟ این کارها را می کردیم؟ آیا ما یکی از این حرفها را دیده ایم که بزرگان بزنند؟! همین حرف هایی که همه جا هست و همه جا مثل نقل و نبات می زنند؟!!

وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک. حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک؛ تا این که نه تنها از حجاب های کثرت و مردم ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هواها و هوس ها، این ها که هیچ! اصلا راجع به این ها صحبت نمی کنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنارد بشویم. تخرق ابصار القلوب حجب النور! حجاب های نور، عوالم و کثراتی که مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقائق عالم ربوبی است، در آن جا متوقف نشویم، نعمات تو را که در آن عوالم می بینیم نایستیم، از ماسوای تو که آن ها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن هم بگذریم.

مرحوم حدّاد رضوان الله علیه یک وقت می فرمودند: مرحوم آقا [علامه طهرانی] می فرمودند از قول ایشان آسیدمحمد حسین! گاهی از اوقات اتفاق می افتد برای من که مرا از عوالمی عبور می دهند که تا بخواهم ببینم در آن عوالم چه گذشته است، می بینم عوالم دیگری را رد کرده ام! تا می خواهم ببینم که در آن عالم چه خبر بوده؟ چه مسائلی بوده...؟ می دانید چه مسائلی؟ همین قدر بگویم نسبت یکی از آن عوالم به این عالم ماده با تمام [بزرگی] که دارد، نسبت قطره به دریاست. دیگر چه بگویم؟ نسبت یکی از آن ها به آن چه که ما در این عالم حس می کنیم نسبت یک قطره است به دریا. آن عالم هم هم همین طور به نسبت عالم بالاتر خود. تا بخواهم ببینم در آن ها چه بوده، می بینم که مرا از یک عوالم دیگری عبور دادند و عالم قبلی اصلا رفت! و من رد شدم!

این ها حجاب های نورانی است. حجاب است، باید رد بشود، و نباید بماند. همه این ها در نفس قرار

دارد، و بعدا یکی یکی می آید سراغش، فعلا باید رد بشود. از آثار جمال پروردگار باید رد بشود، از نعمت‌های عوالم دیگر که عوالم مثال و ملکوت و این‌ها است، همه باید رد بشود، از خصوصیات جمالیه باید رد بشود. یکی از دوستان می گفت من داشتم راجع به آثار جمال با خودم فکر می کردم که این جمال پروردگار چه مرتبه‌ای می تواند داشته باشد وقتی که تجلی می کند؟ یک مرتبه دیدم که یک ظهور از آن ظهورهای جمال آمد و بر دلم خورد و از آن حقیقت جمالی که مشاهده کردم حالتی در نفس و در قلبم پیش آمد که اگر آن حالت را به تمام اهل کره زمین تقسیم می کردند همه آن‌ها مست و حیران می شدند! می گفت یک مرتبه دیدم تمام کره زمین! تمام افراد، مسلمان‌ها، غیر مسلمان‌ها ...، این حالت مرا بخواهند بین آنها تقسیم کنند، همه آن‌ها مست می شوند و از خود بی خود می شوند. این‌ها همه چیست؟ حجب‌النور است. از این‌ها باید رد شد. ببینید آن بالا چه خبر است! که حضرت می گوید ما را از این‌ها رد کن! آن‌جا چیست قضیه؟!

یک روز خدمتتان عرض کردم، در دعای ابوحمزه بود، چه بود؟! یک کسی از همین آشنایان که هنوز هم در قید حیات است، ایشان برای خود من تعریف می کردند در همان زمان سابق، زمان شاه. گفتند که صبح من رفته بودم در بیمارستان برای دیدن رفیقم که در بیمارستان بود، همینطور فکر می کردم که انسان خلاصه باید از این چیزها بگذرد، سالک باید از این آثار جمال بگذرد و نگاه نکند، توجه نکند، فکر نکند ... در همین حین می گفت یک دفعه یک پرستار آمد، نمی دانم چه کند، سرم بزند، سرمش را عوض کند ... خب آن موقع هم حجاب درست و حسابی که نبود. می گفت ما چشممان افتاد به این و دیگر محو جمال این و خلاصه هر چه بود نمی دانم حالا ... این می گفت دیگر فکر و ذکر ما در این مسئله بود و بعد شب سه شنبه‌ای بود که به مسجد رفتیم و مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم مشغول صحبت بودند.

بله، در حینی که نشسته بودم و داشتم به آقا نگاه می کردم ولی فکرم در بیمارستان بود، یک دفعه آقا که داشتند صحبت می کردند فرمودند: بله! آقایان می گویند ما باید از جمال بگذریم، بابا دست یک زن تو را گیج می کند! آخر چی را بگذریم بگذریم بگذریم؟! تو نگاه کردن به یک دست زن ... توجه می کنید؟ آن وقت می گویند بگذریم! این کار هر کسی نیست! این‌ها چیست؟ این‌ها می شود **حجب النور**. چون آن‌ها حجب‌النور است دیگر. آن نور مربوط به عوالم ربوبی است. آن وقت می گویند تو که از یک نگاه کردن آنقدر فکرت مشغول می شود چطور می توانی از حورالعین بگذری؟ حورالعین را چه می کنی؟

یک وقت مرحوم آقا رضوان الله علیه می فرمودند اگر شخصی بدون آمادگی و بدون استعداد خداوند آن جمالش را در قالب حورالعین و امثال ذلک به او بنمایاند، دیگر در دنیا نمی تواند زندگی کند و توان گذران دنیا را ندارد. این‌ها را فعلا خدا نشان نمی دهد، این‌ها را می گذارد برای آن موقع. می گوید این‌ها باشد بعدا، فعلا این‌جا را بگذران، این اوضاع دنیا را فعلا بگذران، حالا باشد برای آن‌جا، طلبت باشد. اما خب آن‌هایی که

این مطالب را گذرانند، شما همین طوری نگاه نکنید حالا یک شخصی دارای یک مقاماتی، یک موقعیتی و خصوصیات است، همین طوری که نمی شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می دارد: **حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور؛** این چشم دل ما، این بصیرت ما، این تحمل ما، این سعه وجودی ما را که تو دادی، بیاید و حجاب های نور را پاره کند و کنار بزند و ما را به همان نقطه مقصود و همان غایت منظور، به آن جا برساند. ما این جا نایستیم، در این جا تأمل نکنیم، در این مسائل و علم غیب و مکاشفات و شهودها و مسائل و این ها نایستیم. این ها را رد کنیم. **حتی تخرق ابصار القلوب؛** این چشم های قلب، یعنی همان حالت استعداد و آمادگی که قلب با آن حالت می تواند مشاهده کند، آن را می گویند چشم قلب، **حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور؛** این حجاب های نور را کنار بزند، **الی معدن العظمه؛** برسند به همان معدن عظمت که مقام ذات پروردگار است. جایگاه عظمت، همان حقیقت وجود صرف، همان معنای بسیط الحقیقه، همان معنای ذات لایتناهی که آن معدن است و منشأ است برای همه اسماء کلیه و برای همه صفات کلیه. به آن جا امیرالمؤمنین می فرماید ما برسیم. حواسمان جمع باشد به این عوالم پایین دل خوش نکنیم!

وتصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک؛ و ارواح ما در عز قدس تو همینطور به حال طیران و به حال پرواز دریاید.

الهی و الحقی بنور عزّک الأبهج؛ خدایا مرا به آن نور عزّ ابهج که دارای بهاء بیشتر و تشعشع بیشتر است که بالاترین مرتبه هست، مرا به آن مرتبه ملحق کن. نور مقام عزت یعنی چه؟ یعنی مقام فناء ذات! این را امیرالمؤمنین علیه السلام صریح دارد می گوید. آن نوری که وقتی که بتابد در مقام عزّت پروردگار، دیگر غیری را باقی نمی گذارد، امیرالمؤمنین عرضه می دارد خدایا مرا ببر آن جا! که آن نور عزّت بزند و تمام شرآشر وجود ما را قطع کند و تمام آثار وجود ما را از بین ببرد و تمام انانیت ها و آثار نفس ما را مضمحل کند و هیچ چیزی از وجود ما حتی همان وجود ثابت ما، آن را هم از بین ببرد. چون در مقام تجلی آن نور عزت دیگر حتی عین ثابت هم باقی نمی ماند. یعنی همان نقطه شروع. حتی همان نقطه شروع هر شخص که همراه با آن خصوصیت و هویت خارجی او نمودار می شود، آن هم حتی باقی نمی ماند! و این یکی از ادله منقوله ای است که دلالت بر فناء ذاتی می کند. چون مقام نور عزّت هیچ چیزی را جز ذات پروردگار نمی تواند تحمل کند. غیرتش غیر نگذاشت. وقتی غیرت خدا تجلی می کند، دیگر غیری باقی نمی ماند، پس معلوم می شود در این جا این طور نبوده که فقط او باشد، غیر او هم بوده.

الهی و الحقی...؛ خیلی عبارت عجیبی است. این عبارت دلالت می کند بر این که حضرت فقط و فقط از خدای متعال طلب فناء ذاتی را می کند، که حتی ذات مرا هم باقی نگذار. صفات را که از بین می بری، اسماء

را که از بین می‌بری، خصوصیات آن هویت که مرا تشکیل می‌دهد، آن منیت مرا، آن مرا، آن را هم که از بین می‌بری، خود مرا هم از بین ببر.

والحقتی بنور عزک الأبهج فأکون لک عارفا! حالا چه می‌شود؟ که عارف به آن حقیقت ذات خودش قرار بدهد. پس من اگر در این نور عز ابهج تو وارد نشوم عارف نیستم. به بخشی از آثار تو عارفم. به بخشی از مظاهر تو عارفم. به بخشی از خصوصیات ذات تو عارفم.

و عن سواک منحرفا؛ و از سواى تو من برکنار باشم. از هر چیزی که سواى توست، من برکنار باشم.
ومنک خائفاً مراقبا؛ و همه‌اش در حال خشیت از تو و مراقب با حضور تو، حضور در مقام عزّ تو باشم. این را می‌گویند مراقبت در آن مرتبه. مراقبت در آن نقطه.

یا ذالجلال و الإکرام؛ این دعای قنوتی بود که از مناجات شعبانیه است و بزرگان این دعا را می‌خوانند، خیلی خوب است رفقا حفظ کنند و خیلی از دعاهای قنوتشان را با این انجام بدهند.

ماه شعبان، یکی از خصوصیاتى که داشته، روز نیمه شعبان است که روز ولادت حضرت صاحب الأمر عجلّ الله تعالی فرجه الشریف است و معلوم است که این روز و آن شب چه شبی است و چه خصوصیاتى دارد. آن شبی است که مقام ولایت، ولایت حقّه و حى در عالم وجود ظهور ناسوتی پیدا کرده و به واسطه این، آن تجلی اعظم پروردگار تحقق خارجی پیدا کرده.

لذا بسیار شب مهمی است، و مرحوم آقا رضوان الله علیه همیشه تأکید داشتند که رفقا یک همچنین شبی را احیاء داشته باشند. و خودشان هم همیشه شب‌های نیمه شعبان را احیاء داشتند و دعای کمیل هم می‌خواندند و رفقا هم خوب است که این جهت را داشته باشند. حالا یا دسته‌جمعی یا غیر دسته‌جمعی یا در منزل، این دیگر بسته به حال و خصوصیت خود افراد هست، به هر کیفیتی که هر کسی می‌تواند. و خوب است که انسان در ماه شعبان و به خصوص آن روزهای آخر را روزه بگیرد و متصل به ماه رمضان کند.

راجع به ماه رمضان دیگر هرچه انسان بگوید گمان نمی‌کنم که بتواند حق ماه مبارک را ادا کرده باشد. رفقا هم می‌دانند راجع به خصوصیت ماه مبارک قبلاً مطالبی خدمت رفقا عرض شده، کیفیت سحری، کیفیت افطار، بیدار بودن شب‌های ماه مبارک رمضان، حتّى الإمامان، خصوصاً آن دهه سوم را بهتر است که تا صبح بیدار باشند، و به جایش بعد از ظهر بخوابند، یا قبل از ظهر، چون خیلی نسبت به این مسئله تأکید شده است. بنده به یاد دارم، راجع به احیای به خصوص دهه آخر ماه رمضان چقدر بزرگان تأکید داشتند و خلاصه می‌خواستند این طور وانمود کنند که این ماه رمضان در آن دهه سوم ظهور پیدا می‌کند. یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دهه سوم است که خلاصه آن دشت آدم را در دهه سوم می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دهه سوم هست. لذا خیلی باید توجه بیشتر کرد، و هرچه انسان بتواند حال خودش را در یک وضعیتی قرار

بدهد همانطوری که عرض کردم از نقطه نظر غذا و مأكولات و این‌ها، که بتواند بهتر ادراک این روزهای متبرکه را بکند، این نصیب بیشتری برده.

و انشاءالله امیدواریم که خداوند همان روزه و همان حالی که برای پاکان درگاه خودش نصیب می‌کرد، آن روزه‌های خاص، و خاص‌الخاص، روزه‌ای که نه تنها امساک از خوردن و خوراک، و نه تنها جلوگیری از خواطر نامناسب و ناصالح، بلکه حتی از انصراف به غیر ذات حق و پروردگار هم [در آن جا امساک می‌شود] همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه فرمودند، حتی نسبت به او هم خداوند توفیق بدهد که از آن توجه به ذات پروردگار در همه امور، امور عادی، امور خیالی، امور مثالی، امور قلبی، امور فکری، در همه این‌ها، آن توجه به ذات پروردگار و انقطاع به سوی او را از دست ندهیم. این می‌شود روزه. آن روزه‌ای که مربوط به خاص‌الخاص است، این روزه است.

نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای اولیاء و بزرگان است نه! ما یک مقدار جرأت هم داشته باشیم! بعید ندانیم! چه اشکال دارد؟ حالا خدا در همه بیست و چهار ساعت نصیبت نکند، دو ثانیه‌اش را هم بکند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم از آن حال و هوا قسمت بکند، باز ارزش طلب را دارد که انسان از خدا طلب کند که او را در آن حال و هوا قرار بدهد. توجه کردید؟ انشاءالله از آن روزه‌ها خدا قسمت کند. از آن روزه‌هایی که چه گیر بنده‌های خدا می‌آمد، چه گیر این اولیاء خدا بعدش می‌آمد که بلند می‌شدند و به عنوان شکرگزاری از آن نعمت و موهبت‌ها به زیارت ائمه و به زیارت اولاد ائمه می‌رفتند؟ شکر گذاری! خب این‌ها خیلی عجیب است، شوخی نیست. این‌ها یک کار را از روی عادت انجام نمی‌دادند.

احساس می‌کردند! گیرشان می‌آمد! گیرشان می‌آمد! می‌رسیدند، و بهره می‌بردند و بعد خلاصه در این وضعیت دیگران را هم دعوت می‌کردند.

انشاءالله امیدواریم که خداوند تفضلی بکند و از آن‌چه که به بزرگان درگاهش و منقطعین به سوی خودش قسمت کرد همه ما را بهره‌مند بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ